



civilizational statebuilding: Pathology of Supportive Political Culture

Fatemeh Toussi *

Mohammad Hossein Taheri Khosroshahi **

Received on: 20/11/2021

Accepted on: 16/03/2022

Abstract

Islamic Revolution In the course of realizing its aspirations, demands to formation of an optimal Islamic state; that state should have the capacity of building the modern Islamic civilization. thus, we can call the present phase of the Islamic revolution, the phase of civilizational statebuilding. The problem is that this stage does not progress as well as we need. the aim of this study is pathology of factors associated with the realization of the desired Islamic state. It seems that the emergence of some cultural barriers in the Shia social life was disrupted the path of civilizational statebuilding. our main question is, what are the obstacles that made the arena of political culture of Shiite more limited in statebuilding phase? our method in this study is the deductive approach and our theoretical framework is taken from the "pattern of the triple analysis of the political thought of Islam". In this study, by researching the two areas of "political belief" and "political ideas", we have dealt with the pathology of the field of political culture that builds the Islamic state and We have shown that on the one hand, "astonishment in the age of absence", "authoritarianism" and "colonialism" have weakened the political beliefs of the Shiites; On the other hand, the "lack of social extension of Islamic philosophy" and the "lack of governmental jurisprudence" have led to the inadequacy of Shiite political thought to build a civilized state.

Keyword: New Islamic Civilization, Optimal Islamic State, Political Belief, Political Thought, Shiite Political Culture.

.....
*Ph.D in Islamic thought Teaching, Islamic Maaref University, Qom, Iran.
(Corresponding Author)

ftoussi@gmail.com

0000-0002-9937-5245

** Ph.D candidate in Politics, Shahed University, Tehran, Iran.

mhossein.taheri@shahed.ac.ir

0000-0002-7312-6961



دولت‌سازی تمدنی: آسیب‌شناسی فرهنگ سیاسی پشیمان

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۸/۲۹

فاطمه طوسی *

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۲۵

محمدحسین طاهری خسروشاهی **

چکیده

انقلاب اسلامی در مسیر تحقق آرمان‌های خود، نیازمند تشکیل دولت مطلوب اسلامی است؛ این دولت باید ظرفیت ساختن تمدن نوین اسلامی را داشته باشد؛ از این رو می‌توان موقف کنونی انقلاب اسلامی را مرحله‌ی دولت‌سازی تمدنی نامید. اما مساله این جاست که این مرحله، به‌نحو شایسته و بایسته‌ای پیش نرفته است. هدف از این پژوهش، آسیب‌شناسی عوامل دخیل در عدم تحقق دولت مطلوب اسلامی است. به‌نظر می‌رسد که پدیدارشدن برخی موانع فرهنگی در حیات اجتماعی شیعیان، مسیر دولت‌سازی تمدنی را مختل کرده است. پرسش اصلی ما این است که چه موانعی موجب تضییق فرهنگ سیاسی شیعیان برای دولت‌سازی تمدنی شده‌اند؟ روش تحقیق ما، روش قیاسی و مبتنی‌بر چارچوب نظری برگرفته‌شده از «الگوی تحلیل سه‌گانه‌ی اندیشه‌ی سیاسی اسلام» است. در این پژوهش با تمرکز بر دو ساحت «باور سیاسی» و «اندیشه‌ی سیاسی»، به آسیب‌شناسی ساحت فرهنگ سیاسی برساننده‌ی دولت اسلامی پرداخته و نشان داده‌ایم که از یک سو «حیرت در عصر غیبت»، «استبدادزدگی» و «استعمارزدگی» باعث تضعیف باورهای سیاسی شیعیان شده و از سوی دیگر «عدم امتداد اجتماعی فلسفه‌ی اسلامی» و «فقدان فقه حکومتی»، نابسندگی اندیشه‌ی سیاسی شیعیان برای دولت‌سازی تمدنی را در پی داشته است.

کلمات کلیدی: تمدن نوین اسلامی، دولت مطلوب اسلامی، باور سیاسی، اندیشه‌ی سیاسی، فرهنگ سیاسی شیعیان.

* دکتری مدرسی معارف اسلامی، گرایش انقلاب اسلامی، دانشگاه معارف، قم، ایران. (نویسنده مسئول)

0000-0002-9937-5245

ftoussi@gmail.com

** دانشجوی دکتری مطالعات سیاسی انقلاب اسلامی دانشگاه شاهد، تهران، ایران.

0000-0002-7312-6961

mhossein.taheri@shahed.ac.ir

بیان مسئله

انقلاب اسلامی ایران، یک «انقلاب کامل» اما «ناتمام» است که با هدف ایجاد دگرگونی بنیادین در الگوهای حاکم بر جامعه به وقوع پیوست. اگرچه این انقلاب با براندازی رژیم پهلوی در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ به پیروزی رسید و با فرماندوم «تعیین صورت نظام سیاسی» در ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ و فرماندوم «تعیین محتوای نظام سیاسی» در ۱۲ آذر ۱۳۵۸، نظم سیاسی «مردم‌سالاری دینی» را جایگزین نظام «پادشاهی مشروطه» نمود، اما شواهد حاکی از آن هستند که این انقلاب اجتماعی هنوز در ساختارسازی به مطلوبیت‌های لازم دست نیافته است. در واقع، اگرچه ما در نظام مردم‌سالاری دینی به سر می‌بریم، اما ساختارهای پیش از پیروزی انقلاب هم‌چنان بر بخش‌های عمده‌ای از کشور حاکم هستند؛ لذا نظام سیاسی جدید در اصطکاک با نهادهای مدرن قرار گرفته و نمی‌تواند همه‌ی اهداف خودش را در جامعه پیاده کند. این امر به تصریح رهبر معظم انقلاب اسلامی، نشان‌دهنده‌ی عدم تحقق «دولت مطلوب اسلامی» است (خامنه‌ای، ۱۳۹۶/۰۶/۰۶).

دولت‌سازی ابعاد بسیار گسترده‌ای دارد. موضوع پژوهش حاضر صرفاً بررسی آن‌دسته از موانع دولت‌سازی است که به تضییق فرهنگ سیاسی شیعیان انجامیده و قوام درونی آن را برای تشکیل دولت مطلوب اسلامی تضعیف نموده‌اند. پرسش اصلی این است که چه موانعی موجب تضییق فرهنگ سیاسی شیعیان برای دولت‌سازی تمدنی شده‌اند؟ پرسش فوق‌ازین‌رو حائز اهمیت است که فرهنگ سیاسی، برسازنده‌ی نهادهای سیاسی است. همان‌گونه‌که پیروزی معجزه‌گون انقلاب اسلامی و برپایی نظام جمهوری اسلامی، برآمده از سرمایه‌های تاریخی ظرفیت‌های عمیق فرهنگ سیاسی شیعیان بوده، مضیق‌های آن نیز در عدم تحقق دولت مطلوب اسلامی نقش تعیین‌کننده‌ای داشته است. به‌سخن‌دیگر، هم‌چنان‌که قوت و استحکام فرهنگ سیاسی شیعه در انقلاب و نظام اسلامی متجلی شده است، چالش‌های درونی آن نیز در به ثمر نشستن دولت مطلوب اسلامی سهم عمده‌ای داشته است. توجه به این امر سابقه‌ی زیادی در مطالعات دولت‌پژوهی ندارد؛ ازین‌رو تحقیق حاضر ضروری است. در کنار پرسش اصلی، به سؤال‌های فرعی نیز خواهیم پرداخت: مراد از دولت‌سازی مدرن چیست؟ چه موانعی موجب تضییق باورهای سیاسی شیعیان برای دولت‌سازی اسلامی شده است؟ اندیشه‌ی سیاسی شیعیان برای تولید نظریه‌ی دولت با چه موانع فرهنگی روبه‌رو بوده است؟

نوآوری پژوهش عبارت است از توجه‌دادن به تنگناهای فرهنگ سیاسی شیعیان در گذار از ساختارهای دولت مدرن و فائق‌آمدن بر تاثیرات آن‌ها به منظور بنیان‌گذاری دولت مطلوب اسلامی. مدعا این است که میان «باورهای سیاسی» و «اندیشه‌های سیاسی» شیعیان با «نهادهای سیاسی برآمده از آن‌ها» رابطه‌ی مستقیمی وجود دارد. در واقع، از یک سو نمادهای فرهنگ سیاسی تشیع بر گرایش‌ها، ارزش‌ها، بینش‌ها و دانش‌های این جامعه‌ی تاریخی دلالت می‌کنند؛ از سوی دیگر، همین باورها و اندیشه‌ها به ساختارهای سیاسی این جامعه سمت و سوی خاصی می‌بخشند. به نظر می‌رسد کژتابی‌های ناشی از قرار گرفتن در اقتضائات دولت مدرن، موجب مختل شدن مسیر دستیابی شیعیان به نهاد دولت مطلوب‌شان شده است. نتایج این پژوهش می‌تواند چشم‌انداز روشنی را در سیاست‌گذاری‌های شناختی برای غنابخشی به آگاهی ملی و ترمیم نهاد دانش برای تولید دانش سیاسی بومی رقم بزند. در فرصت حاضر این کنکاش را صرفاً معطوف به اندیشه‌ی سیاسی آیت‌الله خامنه‌ای پیش خواهیم برد و غور در منابع دیگر را به فرصت‌های موسع‌تری واگذار خواهیم نمود. آرای معظم‌له به دلیل نقش کلیدی ایشان در مبارزات و سپس در هدایت کلان انقلاب اسلامی در منصب رهبری نظام اسلامی، یکی از حائز اهمیت‌ترین منابع برای سنجش تنگناهای فرهنگ سیاسی شیعیان در مسیر دولت‌سازی تمدنی محسوب می‌شود. این تنگناها می‌توانند در کلیه‌ی مراتب و اضلاع فرهنگ سیاسی (نگرش‌ها، باورها و عقاید، احساسات و عواطف ملی، گفتمان‌های علمی) آشکار شوند. تأثیر این تنگناها در دستیابی به «نظریه‌ی دولت» و تأسیس «نهاد دولت» مسأله‌ای است که در ایران پس از انقلاب اسلامی کم‌تر مورد توجه دولت‌پژوهان ایرانی قرار گرفته و در این حوزه بیش‌تر با ترجمه‌ی نظریه‌های دولت و فاصله‌سنجی ایران از الگوهای دولت‌سازی مدرن روبه‌رو بوده‌ایم. از آنجایی که در این آثار، کمال مطلوب‌های سیاسی در مقیاس دولت ایرانی-اسلامی بازنمایی نشده‌اند، لذا تصویر تئوریک از دولت مطلوب اسلامی به یک امر نااندیشیده تبدیل شده است.

فیلسوفان و اندیشمندان سیاسی، نظریه‌پردازی در باب دولت را از منظر دو رهیافت متمایز دنبال کرده‌اند: رهیافت «متن‌گرا»^۱ و رهیافت «زمینه‌گرا»^۲. محور مطالعات «متن‌گرایانه»، تأمل در تقلاهی نظری فیلسوفان سیاسی برای تأسیس دولت بوده است. بنابراین رهیافت، نهاد دولت محصول

1 . textchual

2 . contextualism

اندیشه‌ی فیلسوفان سیاسی مؤسسی هم‌چون: توماس هابز، ژان بدن و نیکولو ماکیاولی است که در اثنای قرن هفدهم میلادی، نهاد دولت مدرن را پایه‌گذاری کردند؛ لذا فیلسوفان سیاسی بعدی صرفاً به ترمیم الگوی دولت مدرن پرداخته و ساخت دولت را در همان چارچوب بهینه کرده‌اند. مثلاً رابرت نوزیک برای صورت‌بندی ایده‌ی «دولت کمینه» در کتاب «بی‌دولتی، دولت، آرمان‌شهر»، معطوف به بهینه‌کردن دولت لیبرال، حوزه‌های اجتماعی بدون سرپرست یا نابازارها را - که سود اقتصادی برای هیچ فردی ندارند - به دولت می‌سپارد (نوزیک، ۱۳۹۶، صص ۱-۷). برخلاف رویکرد متن‌گرا، رهیافت «زمینه‌گرا» بر این باور است که پدیدارشدن نهاد «دولت مدرن» محصول شرایط و زمینه‌هایی است که در سده‌های منتهی به قرن هفدهم در سرتاسر اروپای مسیحی فراهم شد و فیلسوفان سیاسی این دوره را به سمتی پیش برد که اندیشیدن به نهاد دولت مدرن از سوی آن‌ها جدی گرفته شود و در سال‌های بعد، به یک جریان غالب در جهان تبدیل گردد (ر.ک: پوجی، ۱۳۹۸ و هلد، ۱۳۹۴). تحقیق حاضر تابع مختصات رهیافت زمینه‌گرایانه خواهد بود.

۱. پیشینه‌ی تحقیق

متأسفانه تعداد کتاب‌های منتشرشده در حوزه‌ی دولت‌پژوهی ایرانی بسیار اندک و انگشت‌شمارند. دغدغه‌ی احمد گل‌محمدی (۱۳۹۲) در «چیستی، تحول و چشم‌انداز دولت»، ترسیم یک تصویر شفاف و روشن از تعریف دولت و ماهیت آن است؛ وی در این کتاب می‌کوشد تا در آغاز هزاره‌ی سوم، تصویری شفاف و منقح از دولت مدرن را ترسیم نماید. این کتاب اگرچه به تاریخ‌مندی این پدیده‌ی سیاسی توجه کرده، اما در هیچ‌جای کتاب به دولت در ایران پس‌انقلاب نپرداخته و نظریه‌ی دولت را یک تجربه‌ی جهانی بدون مرز انگاشته است. «دولت مدرن و یک‌پارچگی ملی ایران» نوشته‌ی داریوش قنبری (۱۳۸۵)، با اتخاذ رویکرد «تاریخ اجتماعی» به بررسی ویژگی‌ها و مراحل تولد و تکامل دولت مطلقه‌ی مدرن و پیشامدرن در ایران پرداخته است. این کتاب نیز اگرچه به زمینه‌های اجتماعی توجه دارد، اما صرفاً بازه‌ی سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ را بررسی می‌کند.

گروهی از تحقیقات دولت‌پژوهی به دیدگاه‌هایی تعلق دارند که تأسیس نظریه و نهاد دولت مبتنی بر اندیشه‌ی دینی و تراث اسلامی را ممتنع می‌شمرند. وائل بن حلقاق، استاد مسیحی فلسطینی تبار

دانشگاه مک‌گیل کانادا و از صاحب‌نظران حقوق اسلامی در کتاب «تاریخ تئوری‌های حقوق اسلامی» نظریه‌ی امتناع دولت مدرن در جهان اسلام یا «الدوله المستحیله» را به تصویر کشیده و معتقد است زمین فرهنگی اسلام برای کشت این نهال مناسب نیست. وی بر این باور است که خصیصه‌های ذاتی نهاد دولت مدرن با آموزه‌های اسلامی قابل جمع نیست و نمی‌توان دولت مدرن اسلامی را بنا کرد؛ زیرا مدرنیته تناسب و اختصاصات خودش را دارد و تعمیم آن به دیگر فرهنگ‌ها ممکن نیست؛ به فرض تجویز نیز نه تنها کارآمدی‌های دولت مدرن در جهان اروپایی- مسیحی در جهان اسلامی بروز و ظهور نخواهد یافت، بلکه مختل‌کننده نیز خواهد بود. حلاق، خواننده را به مقوله‌ی امت توجه می‌دهد و ایجاد دولت- ملت را ناشی از مرزبندی‌های پس از قرون وسطا می‌شمرد که در تعارض با ادبیات اجتماعی اسلام است. برای مثال، با پذیرش اصل دولت- ملت باید به توابع آن - یعنی ناسیونالیسم و منافع ملی - نیز باید گردن نهاد و تفاوت ملت‌ها و برتری برخی بر برخی دیگر و تفاخر ملی را پذیرفت؛ این اصل در تعارض با روح اسلامی است. خوانش حلاق از دولت مدرن، «هابزی- اشمیتی» است؛ لذا وقتی آن را به تراث و فرهنگ اسلامی عرضه می‌کند، آن دو را با یکدیگر انطباق‌ناپذیر می‌یابد (حلاق، ۱۳۹۵). مهدی مرادی برلیان (۱۳۹۹) در کتاب «دولت مدرن اسلامی» تلاش کرده است تا دیدگاه بن‌حلاق را نقد و نقض نماید؛ وی توصیه می‌کند که به‌منظور ممکن‌ساختن تأسیس دولت مدرن اسلامی در جغرافیای کشوری هم‌چون ایران، باید سراغ خوانش «کانتی- دورکینی» رفت که قابلیت سازگاری بالایی با آموزه‌های شیعی دارد. نمونه‌ی چالش‌های ناشی از برپایی دولت مدرن در ایران اسلامی را می‌توان در مقاله‌ی «چالش‌های فراروی تمدن اسلامی در رویارویی با نظام وستفالیایی غربی» (بهرامی مقدم و حیدری، ۱۳۹۹) مشاهده کرد.

میلاذ دخانچی (۱۳۹۹) نیز طرف‌دار امتناع دولت اسلامی مدرن است؛ وی در کتابی تحت‌عنوان «پسااسلامیسم» تصریح می‌کند با استناد به تجربه‌ی سیاسی پیامبر و امامان شیعه، اسلام هیچ‌گاه صاحب‌الگو، راهبر و ساختار منسجمی برای اداره‌ی دولت مدرن نبوده است. به‌زبان ساده‌تر، سازه‌ای به نام استیت اسلامی هیچ‌گاه وجود نداشته و نخواهد داشت و ارجاع به مدینه‌النبی و تجربه‌ی حکومت حضرت علی برای کشف مکانیسم‌های پیچیده‌ی حکمرانی معطوف به استیت مدرن، از خبط روش‌شناسی رنج می‌برد. این اما به هیچ‌وجه به معنی غیرسیاسی بودن مذهب نیست،

بلکه برعکس؛ چنین گزاره‌ای بیش‌ازپیش دخالت مذهب در امر سیاسی را ترغیب می‌کند.

سیدصادق حقیقت از جمله‌ی صاحب‌نظران اندیشه‌ی سیاسی اسلام است که نظریه‌ی دولت را نیازمند فلسفه‌ی سیاسی می‌داند؛ اما معتقد است فلسفه‌ی اسلامی تاکنون نتوانسته است به تولید فلسفه‌ی سیاسی به‌معنای دقیق‌اش دست پیدا کرده و به نظریه‌ی دولت دست یابد. وی می‌نویسد: «فقه سیاسی می‌تواند برای دولت، احکامی وضعی یا تکلیفی در حوزه‌ی: وجوب، حرمت، استحباب، کراهت و اباحه انشا نماید، اما نظریه‌ی حکومت و نظریه‌ی دولت اساساً بحثی فلسفی است و به حوزه‌ی فلسفه‌ی سیاسی وانهاده شده است» (حقیقت، ۱۳۹۱، ص ۱۹۱). حقیقت در مقاله‌ای تحت‌عنوان «فقه سیاسی و نظریه‌ی دولت» نتیجه می‌گیرد:

«در اندیشه‌ی سیاسی غرب، نظریه‌های دولت و حکومت ذیل فلسفه سیاسی جای می‌گیرند... فلسفه سیاسی اسلامی به‌شکل پیشینی می‌تواند نظریه‌ی دولت و حکومت داشته باشد؛ هرچند به‌شکل پسینی نتوانسته باشد توفیق چندانی پیدا کند... فقه سیاسی نمی‌تواند راجع به ماهیت دولت نظر دهد؛ چون اساساً این کاری فلسفی است... دقیقاً به‌دلیل فقدان تعریف مشخص از دولت است که فقها برای داشتن تصویری صحیح از این موضوع مهم از استعاره‌ی قضا (به‌تعبیر امام خمینی) یا وقف و امانت (به‌تعبیر محقق نایینی) و یا حیازت (به‌تعبیر احمد بن حنبل) استفاده کرده‌اند. (حقیقت، ۱۳۹۱، صص ۲۲۰-۲۲۱)

حسین بشیریه به‌تبع دیدگاه نیکی کدی، فهم دولت‌سازی در ایران را ذیل فرایند نوسازی و مدرنیزاسیون جهانی دنبال کرده است (بشیریه، ۱۳۹۵)؛ آثار او در پی‌گذار به دموکراسی هستند. بشیریه از ناپیدایی زمینه‌های دموکراتیزاسیون در بعد از انقلاب گلایه می‌کند و شرایط سیاسی ایران برای پذیرش دموکراسی را «آنومی»، «بی‌هنجاری سیاسی» و «انفعال فزاینده» می‌خواند (بشیریه، ۱۳۹۲، ص ۹۹) و می‌نویسد:

«گرچه از حیث عوامل ساختاری و درازمدت مثل: توسعه‌ی اقتصادی، گسترش آموزش و ارتباطات، نوسازی اجتماعی، گسترش طبقه متوسط جدید، پیدایش جامعه مدنی و غیره، زمینه‌های مناسبی برای گذار به دموکراسی در ایران فراهم آمده است و طبعاً از این جهات ایران در مقایسه با دموکراسی‌های فقیر از

شاخص‌های بالاتری برخوردار است، اما از حیث عوامل سیاسی و کوتاه‌مدت چهارگانه‌ای که ذکر شد، گذار مورد نظر دچار امتناع شده است.» (بشیریه، ۱۳۹۵، ص ۹۷)

رسول افضلی در کتاب «دولت مدرن در ایران» مقالاتی را گردآوری کرده که موضوع مشترک همه‌ی آن‌ها، ماهیت و شکل ناقص دولت مدرن پیاده‌شده در ایران از آغاز سلسله‌ی پهلوی تا جمهوری اسلامی است. افضلی در نخستین مقاله‌ی این کتاب که به قلم خود اوست، بر این اعتقاد است که دولت مدرن از حیث زمینه‌ها و ریشه‌های فرهنگی و تاریخی، یک پدیده‌ی اروپایی است، نه یک پدیده‌ی جهانی؛ لذا باید فرآیند تکوین خاص این پدیده در بوم‌های دیگر و کارکردها و الزامات تکرار آن را متعمقانه به بحث و بررسی گذاشت (ر.ک: افضلی، ۱۳۹۵). موسی نجفی در مقاله‌ی «نظریه‌ی تمدن نوین اسلامی از رویکرد فلسفی - نظری تا رویکرد تاریخی - نظری» به برخی از الزامات تمدنی دولت‌سازی توجه کرده است (ر.ک: نجفی، ۱۳۹۹).

برخی دیگر از آثار نیز صرفاً به تحولات تاریخی دولت اسلامی و حکومت دینی توجه کرده‌اند؛ از آن جمله می‌توان به کتاب‌های: «تاریخ تحول دولت در اسلام» (فیرحی، ۱۳۹۱)، «دین و دولت در عصر مدرن: دولت اسلامی و تولیدات فکر سیاسی» (فیرحی، ۱۳۹۳)، «نظام سیاسی و دولت در اسلام» (فیرحی، ۱۳۹۴)، «تاریخ اندیشه‌ی سیاسی در اسلام» (کرون، ۱۳۸۹)، «تحول نظریه‌ی دولت در اسلام» (جهان‌بزرگی، ۱۳۸۸) و «تاریخ تحول دولت در اسلام و ایران» (برزگر، ۱۳۹۰) اشاره کرد.

۲. روش‌شناسی

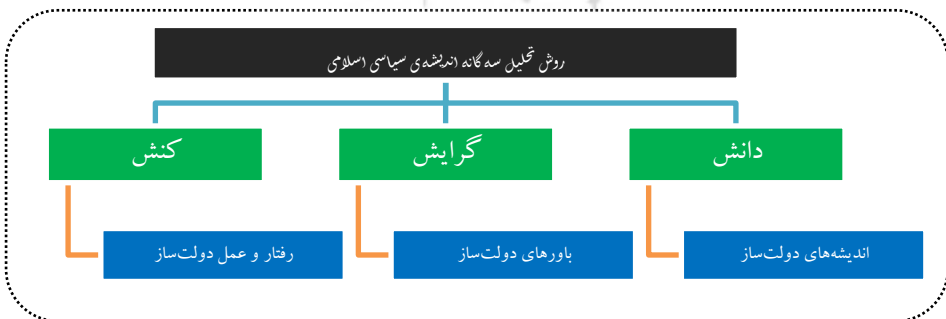
با توجه به تعلق تئوری دولت مطلوب اسلامی به منابع اسلامی، از چارچوب نظری دکتر ابراهیم برزگر (۱۳۸۹) تحت‌عنوان «روش تحلیل سه‌گانه» استفاده خواهیم کرد؛ نظریه‌ی ایشان می‌تواند نحوه‌ی تنزل و امتداد یک معنای الهیاتی در تعینات اجتماعی مسلمین را پشتیبانی کرده و تبیین نماید. چارچوب فوق این امکان را فراهم می‌آورد تا آموزه‌های دینی و نهادهای آن را به‌مثابه یک کل منسجم و پویا در نظر بگیریم و آن‌ها را هم‌چون اجزای به‌هم‌پیوسته‌ی یک سیستم مطالعه کنیم. این وحدت موجب می‌شود تا تعامل میان گرایش و بینش و دانش و کنش و اثرگذاری و اثرپذیری متقابل‌شان بر یکدیگر را در مقیاس عمل اجتماعی بسنجیم. در این چارچوب، دانش‌های اسلامی به

سه ساحت: عقاید، اخلاق و احکام تقسیم می‌شوند که به ترتیب بعد بینشی، گرایشی و کنشی انسان و جامعه را پوشش می‌دهند. از آنجایی که میان سه ساحت عقلی، روحی و رفتاری انسان هماهنگی وجود دارد، لذا این علوم نیز به ترتیب ساحت عقل و ذهن، ساحت عواطف و احساسات و ساحت عمل و رفتار انسان مدنی را به نحو دینی تنظیم می‌نمایند. دانش‌های متناظر با این سه ساحت در آموزه‌های اسلامی عبارت‌اند از: فلسفه و کلام، اخلاق و عرفان و فقه و حقوق اسلامی.

جدول شماره‌ی یک: مقایسه ساحت‌های جامعه، علوم اجتماعی و علوم دینی

سه ساحت جامعه	سه ساحت علوم اجتماعی	سه ساحت علوم دینی
عقل و فکر	علوم عقلی	فلسفه و کلام
عواطف و احساسات	علوم روان‌شناسی	اخلاق و عرفان
عمل و رفتار	علوم رفتاری	فقه و حقوق

این چارچوب نظری نشان می‌دهد که دولت در متن تاریخی یک ملت، عبارت است از: تعیین فهم تاریخی آن‌ها از جهان هستی، انسان و طبیعت. این فهم در کنار گرایش‌های اجتماعی آن‌ها موجب شکل‌گیری سویی‌ی سیاسی منحصر به فردی در میان ایشان می‌شود. این «فهم» و «گرایش» در فرهنگ یک ملت نضج پیدا می‌کند و در مقام «عمل و رفتار اجتماعی» به تدریج در قالب نهادهای مدنی رسوب پیدا می‌کند. بنابراین، دولت مطلوب اسلامی، برآیند دانش‌های اسلامی و گرایش‌ها و باورهای است که در فرهنگ سیاسی شیعه و متناسب با ظرفیت‌های تاریخی و امکان‌هایی که گذر زمان در اختیار این فرهنگ قرار داده، تعیین پیدا می‌کند. از این رو عدم تحقق دولت مطلوب اسلامی را نیز باید در نابسندگی دانش‌ها و باورهای فرهنگی سیاسی شیعیان جست‌وجو کرد.



شکل شماره‌ی یک: نسبت دانش و گرایش و کنش در تشکیل دولت مطلوب اسلامی

۳. دولت - ملت‌سازی مدرن

«دولت» یا «state» محوری‌ترین مفهوم علم سیاست است، تا جایی که می‌توان دانش سیاسی را دانش مطالعه‌ی دولت و قواعد آن دانست (بشیریه، ۱۳۹۳، صص ۲۵-۲۶). به‌باور رافائل: «امر سیاسی هرآن چیزی است که به دولت مربوط می‌شود» (وینسنت، ۱۳۹۴، ص ۲۰). گروهی از اندیشمندان، دولت را یک ساختار طبقاتی می‌دانند و گروهی دیگر دولت را فراتر از طبقات و نمایان‌گر کل اجتماع به‌شمار می‌آورند. عده‌ای آن را نظام قدرت، عده‌ای نظام رفاه و عده‌ای دیگر تضمین‌کننده‌ی زندگی جمعی شمرده‌اند. بنابر یک دیدگاه، دولت یک نهاد اخلاقی است، اما بنابر دیدگاه حقوقی محض، دولت به‌مثابه اجتماعی است که طبق قانون سازمان‌یافته است. برخی از نظریه‌پردازان بر جنبه‌ی ساختاری دولت تأکید دارند و برخی دیگر بر جنبه‌ی کارکردی آن (عالم، ۱۳۷۶، ص ۱۳۴).

نظریه‌ی دولت در نگاه سوفسطائیان یونان باستان، بیش‌تر حاکی از یک نگاه قراردادی بود؛ اما متفکرانی مثل افلاطون و ارسطو دولت را امر طبیعی و ضروری می‌دانستند. ارسطو «پولیس» را امری طبیعی و ضروری تلقی می‌کرد و آن را ظهور غرایز طبیعی انسان می‌دانست. به‌نظر وی، دولت محصول و نشان‌گر اوج نیاز انسان به زندگی اجتماعی است و برای رشد جنبه‌های گوناگون انسان ضرورت دارد. بنابر باور ایده‌آلیست‌های سده‌ی هجدهم و نوزدهم (مانند روسو، کانت و هگل) دولت نهادی اخلاقی است که برای تحقق کمال انسان می‌بایست وجود داشته باشد. مفهوم «دولت رفاهی» برآیند دیدگاهی است که دولت را تأسیسی عمومی برای ارتقاء رفاه بشر می‌داند (عالم، ۱۳۷۶، ص ۱۳۵).

برخلاف این نگاه‌های مثبت، در سوی دیگر اندیشمندانی هستند که دولت را یک امر شرارت‌آمیز تلقی کرده‌اند. افراطی‌ترین تعریف از این نگاه را در آرای پرودون - متفکر آنارشیزم - می‌توان مشاهده کرد که دولت را شرّ مطلق دانسته است. کارل مارکس نیز در دیدگاهی شبیه به پرودون، اما از زاویه‌ای دیگر، دولت را سازمان یک گروه یا طبقه برای سلطه و استثمار گروه‌ها و طبقات دیگر دانسته است (عالم، ۱۳۷۶، ص ۱۳۶).

«دولت، چارچوبی از ارزش‌ها است که در درون آن، زندگی عمومی جریان می‌یابد و قدرت

عمومی را در جهت تحقق آن ارزش‌ها به‌کار می‌گیرد» (به‌نقل از: وینسنت، ۱۳۹۴، ص ۳۲۲). وینسنت در کتاب «نظریه‌های دولت»، به پنج گروه نظریه‌ی دولت متذکر می‌شود که عبارت‌اند از: دولت مطلقه، دولت مشروطه، دولت اخلاقی، نظریه‌ی طبقاتی دولت، کثرت‌گرایی سیاسی (وینسنت، ۱۳۹۴). «ماهیت و ساختار دولت در هر جامعه‌ای تا حد بسیاری، مساوی با نظریه‌های دولت در آن جامعه است» (فیرحی، ۱۳۹۴، ص ۱۶). تبعاً اگر تئوری مشخصی برای بنای دولت اسلامی تدوین نشده باشد، نهاد دولت نیز شکل نخواهد گرفت و قدرت عمومی در مسیر تحقق نظام سیاسی آن کشور به‌کار نخواهد آمد. «دولت‌ها بر بنیاد فرهنگ‌ها بنا می‌شوند و جوامع انسانی جلوه‌ای تماشایی از فرهنگ‌ها هستند؛ طبیعی است که جوامع گوناگون برای برآوردن نیازهای خاص خود، انواع متفاوتی از دولت‌ها را تأسیس نمایند. این نکته بدان معناست که جوامع اسلامی نیز دولت یا دولت‌هایی متناسب با نیازها و الزامات فرهنگ خود را ساخته‌اند و می‌سازند» (فیرحی، ۱۳۹۴، ص ۱۰).

واژه‌ی بعد از قرارداد وستفاليا معنای جدیدی به‌خود گرفت که انعکاس‌دهنده‌ی کلان‌ترین تناسبات مدرنیته بوده است. دولت، در این معنا، اشاره به فرآیندی داشت که موجب تبدیل رعیت به شهروندان دارای حقوق سیاسی شد؛ لذا دولت نه صرفاً یک نهاد سیاسی، بلکه یک صفت ملی است (ر.ک. قنبری، ۱۳۸۵). به‌باور گروه کثیری از صاحب‌نظران، برای فهم مفهوم دولت، اندیشه‌ی سیاسی قرن نوزدهم و بیستم را باید به‌درستی درک کرد (قنبری، ۱۳۸۵، ص ۱۵)؛ چراکه این مفهوم، آن‌گونه که امروز با آن سربه‌گریبانیم، از دل تحولات اروپای بعد از قرون وسطی سربرآورده است. درواقع آن‌چیزی که دولت نامیده می‌شود، در مقام تطبیق با صورت‌هایی از دولت‌داری که همواره در تاریخ وجود داشته‌اند، صرفاً یک مشترک لفظی است؛ درحالی‌که کارکردها و ساختارهای دولت با تولد اروپای جدید دگرگون شده‌اند. «گسترش و توسعه‌ی اروپا در شکل‌گیری نقشه‌ی سیاسی دنیای مدرن تأثیری تعیین‌کننده داشته است. علاوه‌براین، مباحث مربوط به ماهیت دولت مدرن تا حدود زیادی از سنت‌های فکری اروپا - به‌خصوص روشن‌گری - سرچشمه می‌گیرد. هرچند این مطلب به‌معنای آن نیست که بگوییم هر چیز مهمی درباره‌ی دولت فقط در اروپا درک و بیان شده است» (هلد، ۱۳۹۴، ص ۱۱۳). به‌موجب این تغییر در ماهیت دولت، نقشه‌ی سیاسی اروپا - که در قرن پانزدهم شامل حدود ۵۰۰ واحد سیاسی بود و غالباً مرزهای مشخصی نداشت - در سال

۱۹۰۰ به ۲۵ واحد کاهش یافت. طی این دوران دگرگونی‌های اساسی و مهمی در ماهیت و مفهوم دولت رخ داد و شکل زندگی سیاسی تغییر پیدا کرد (هلد، ۱۳۹۴، ص ۱۲۰). این تغییرات را می‌توان در پنج گونه صورت‌بندی از دولت مشخصاً برجسته‌تر کرد: «امپراتوری‌های سنتی خراج‌ستان»، «نظام‌های دارای اقتدار منقسم با مناسبات فئودالی یا دولت‌شهری یا ائتلاف‌های شهری»، «حکومت طبقات یا پولیتی‌ها»، «حکومت‌های مطلقه» و «دولت-ملت» (هلد، ۱۳۹۴، صص ۱۲۱-۱۳۲).

نوآوری‌های دولت مدرن را در یک نگاه کلان می‌توان در چهار امر مشخص کرد: سرزمینی شدن حاکمیت و شکل‌گیری مرزهای دقیق تثبیت‌شده؛ کنترل ابزار قهریه و اعمال آن در قالب ارتش یا پلیس دائمی؛ ساختار غیرشخصی قدرت که اختیارات حاکم را محدود و مشخص می‌کند؛ و در نهایت، مشروعیت (هلد، ۱۳۹۴، ص ۳۴). دولت مدرن از آن زمان تا امروز توانسته است با چهار نوع صورت‌بندی: «مشروطه یا دولت مبتنی بر قانون اساسی»، «دولت لیبرال و آزادکردن جامعه‌ی مدنی از حکومت»، «دموکراسی نمایندگی» و «نظام سیاسی تک‌حزبی» (هلد، ۱۳۹۴، صص ۱۳۵-۱۳۷) در سرتاسر جهان گسترش یابد و تنها تصویر ممکن از حکمرانی خوب را با ارجاع به مفاهیم کلیدی خود بر مردمان القاء نماید.

البته نمی‌توان کتمان کرد که شکل‌گیری دولت مدرن از بسترهای ناخوشایندی هم‌چون جنگ و فرآیند گذار از فئودالیسم به سرمایه‌داری عبور کرده و امروز نیز با چالش‌هایی جدی روبه‌روست. در این میان مفاهیمی هم‌چون مطالبه‌ی یک تعریف صحیح از اقتدار در پیشاروی دولت مدرن قرار دارد و تفوق‌اش بر صورت‌های دیگر دولت‌داری و دولت‌سازی را به چالش می‌کشد. دولت مدرن، فارغ از صورت‌بندی‌های مختلف‌اش، از حیث درونی به اتباع و شهروندان خود نگاه می‌کند و از بیرون به نظام دولت‌ها و ملت‌ها و اقتصادی بین‌المللی می‌نگرد. لنگرگاه دولت در این دو ساحت، سازمان‌ها و مناسبات اجتماعی- اقتصادی گروه‌ها از یک سو و نظام بین‌المللی از سوی دیگر است (هلد، ۱۳۹۴، ص ۱۷۰).

در این معنای اخیر، دولت فراتر از: حفظ نظم و امنیت اجتماعی، حراست از حقوق طبیعی افراد، تامین رفاه و جمع‌آوری مالیات، وظایف جدی‌تر و حیاتی‌تری نیز دارد. جدی‌ترین کارکرد دولت مدرن، «مهندسی اجتماعی» است. دولت‌ها می‌کوشند تا همه‌ی شئون جامعه را در جهت غایتی

خاص هماهنگ سازند. این هماهنگ‌سازی شامل تغییر اعتقادات، اخلاق، فرهنگ و عادات روزمره نیز می‌شود که تحت‌عنوان «توسعه‌ی انسانی» از آن یاد می‌شود. در توسعه‌ی انسانی، تحول همه‌جانبه در همه‌ی ابعاد وجودی انسان موضوع قرار می‌گیرد تا این انسان با اهداف سندهای جهانی توسعه سازگاری داشته باشد (مهدی‌زاده، ۱۳۹۳، صص ۱۸۲-۱۸۳). برای فهم دولت مدرن، داشتن نگاهی جامع و کل‌نگر بسیار تعیین‌کننده است تا بتوان همه‌ی اجزای جامعه را به‌مثابه قطعات یک سیستم پیچیده‌ی عظیم و متغیر دید و از عهده‌ی تحلیل تغییرات برآمده از آن برآمد.

با این اوصاف، اکنون پرسش این‌جاست که باورها و گرایش‌های ایرانی-اسلامی ما به چه میزان آمادگی سرپرستی و فائق‌آمدن بر امواج تغییرات و تحولات ناشی از ورود آمرانه‌ی دولت مدرن را از حیث نظری دارد؟ آیا فلسفه و کلام اسلامی می‌تواند تحلیل عقلی و علمی مناسبی از این تحولات ارائه بدهد و بر پیامدهای آن‌ها فائق آید؟ کاستی‌ها و نابسندگی‌هایی که در این میان در فرهنگ سیاسی ما وجود دارند، کدام‌اند؟

۴. موانع گرایشی دولت مطلوب اسلامی

تبعاً پرسش فوق را می‌توان با نگاه موسع‌تری دنبال کرد، اما با توجه به محدودیت‌های تحقیق، در این نوشتار صرفاً به بررسی ارزیابی رهبر معظم انقلاب از تنگناهای عارض شده بر باورهای سیاسی در فرهنگ سیاسی شیعیان می‌پردازیم. بنابراین باید مستند به اندیشه‌ی سیاسی آیت‌الله خامنه‌ای نشان دهیم که موانع دولت‌سازی اسلامی از حیث باورهای سیاسی چیست؟ اجمالاً در پاسخ به این پرسش، سه مقوله به‌شکل برجسته در اندیشه‌ی ایشان مورد توجه قرار گرفته است که عبارت‌اند از: «استبدادزدگی»، «استعمارزدگی» و «ناباوری به امکان تأسیس دولت اسلامی در عصر غیبت».

۴-۱. استعمارزدگی

دولت، نهاد اقتدار و علوی یک جامعه‌ی سیاسی است که هرگونه ضعف و خودباختگی و تحقیر به زوال این اقتدار و قدرت منتهی می‌شود. دنیای غرب برای کسب اقتدار و گستراندن هژمونی‌اش بر سرتاسر جهان از طریق استعمار، فرهنگ‌های دیگر را تحقیر کرده و اقتدار خود را بر ویرانه‌های فرهنگ‌های بومی بنا نهاده است. اگر دولت-ملت‌ها به‌عنوان قطعات خرد در پازل قدرت جهانی

نظام سلطه محسوب می‌شوند، بدین خاطر است که ملت‌ها از قدرت خود چشم پوشیده و به دارایی‌های اقتدارآفرین‌شان ناباور گشته‌اند. آیت‌الله خامنه‌ای پابندی به سنت‌های فرهنگی و عدم تقلید از فرهنگ بیگانه را به‌عنوان عناصر قدرت ملی برشمرده (خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۸۸/۰۳/۱۴) و ضمن یادآوری نمونه‌هایی از خودباختگی رجال پهلوی، در توصیف سیاست تحقیر استعمارگران می‌فرماید: «استعمارگران به ملت‌های مسلمان و استعمارزده و به ملت ما تلقین و القا کردند... دولت‌تان را هم باید ما بگردانیم» (خامنه‌ای، ۱۳۷۰/۰۲/۱۱).

موسی نجفی در صورت‌بندی نظریه‌ی بیداری اسلامی در آرای آیت‌الله خامنه‌ای به این نکته اشاره می‌کند که «مهم‌ترین رکن نظریه‌ی بیداری اسلامی... احساس تحقیرشدن امت اسلامی و جست‌وجو برای بازگرداندن عزت و کرامت به این امت است» (نجفی، ۱۳۹۰). تبعاً ملتی که احساس تحقیرشدگی کند، تصویر و تصویری از امکان برپاداشتن یک نهاد قدرت با ساختار و سازمان جدید نخواهد داشت تا بتواند از دولت مدرن عبور کرده و دولتی فراتر از دولت مدرن بنا نهد. از نظر معظم‌له، رئوس اصلی سیاست‌های اتخاذشده از سوی فاتحان جنگ جهانی اول و دوم برای منطقه‌ی غرب آسیا عبارتند از: «اولاً ضعیف باشند؛ ثانیاً با یکدیگر دشمن باشند... نتوانند اتحاد بکنند... ثالثاً حکام‌شان از لحاظ سیاسی دست‌نشانده باشند... رابعاً از لحاظ اقتصادی مصرف‌کننده باشند... خامساً از لحاظ علمی عقب‌افتاده باشند و اجازه‌ی پیشرفت علمی به آنها داده نشود». (خامنه‌ای، ۱۳۸۹/۱۱/۱۵)

شکل‌گیری دولت مدرن متأثر از سکولاریسم و پروتستانیسم در اروپا بوده است؛ اگر این امر دستاویز استعمارگران در مرزگشایی‌های قرن ۱۶ و ۱۷ قرار نمی‌گرفت، امروز به‌سختی می‌توانستیم از دولت مدرن صحبت کنیم. دولت مدرن از دل جنگ‌های مذهبی و خشنی ظهور کرد که به‌ظاهر پایان آن قرارداد وستفاليا (۱۶۴۸م) بود. اما این قرارداد که برای اروپا یک صلح موقت را به‌ارمغان داشت، آغاز استعمار و جریان سلطه‌جویی در کشورهای غیراروپایی بود. پیامد این حضور فراسرزمینی، خودباختگی بسیاری از سیاسیون در سرزمین‌های به‌زیرسلطه‌درآمده، به‌ویژه در اقدام نسبت به ساخت دولت بومی بوده است. این زمینه‌های چالش‌زا، استعمارزدگی را به یکی از موانع فرهنگ سیاسی در کشورهای تبدیل ساخت که به‌واسطه‌ی ناتوانی در دستیابی به الگوی بومی خود برای فائق‌آمده بر عملیات‌های سیاسی دولت مدرن، تن به دولت‌سازی آمرانه داده و کورکورانه

از دولت‌های اروپایی سرمشق گرفتند. فرهنگ سیاسی شیعیان نیز در دو قرن اخیر از این آسیب بی‌نصیب نبوده است. آیت‌الله خامنه‌ای می‌فرماید:

ما در یک دوران تقریباً صد ساله، انحطاط بسیار تأسف باری را گذرانیدیم. این دوران از اواسط دوره قاجار آغاز می‌شود تا پایان دوره پهلوی... این دوران، دورانی است که ملت ایران از حرکت طبیعی خود... کنار افتاد... در مقابل یک موجود تازه نفس زنده‌ی نگاه‌کننده به مسائل جهان به صورت ریز و کلان؛ و آن، تمدن صنعتی و پیشرفت علمی غرب بود. این موجود، با نگاه تصرف جهان به میدان آمد... روشن‌فکران ما... خود را در مقابل آن‌ها ناتوان و حقیر می‌دیدند... مجال ابتکار، ابداع، خلاقیت و نگاه بومی به مسائل علمی و صنعتی مطلقاً در محاسبه‌ی این‌ها نمی‌گنجید. (خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۸۳/۱۲/۰۵)

اگرچه عبارت بالا معطوف به ویژگی‌های فرهنگ سیاسی دوران پهلوی است و انقلاب اسلامی تغییرات جدی در این باور گذاشته است، اما طبعاً به دلیل رسوبی بودن ساحت فرهنگ نمی‌توان انتظار داشت که صرفاً با یک انقلاب سیاسی، فرهنگ سیاسی ما دگرگون شود و پیروزی انقلاب ما را به کلی از عوارض این امر تاریخی طولانی مدت برهاند. آیت‌الله خامنه‌ای می‌فرماید: «ما متأثر از تربیت‌های طولانی غیراسلامی هستیم. آن‌چه که هیجان عظیم انقلاب و دوران جنگ انجام داد، البته معجزه‌آسا بود، اما تا این پدیده عمق پیدا نکند و تا وقتی که اعماق ضمائر را متحول نماید، کار زیادی لازم است» (خامنه‌ای، ۱۳۷۰/۱۱/۱۴).

۴-۲. استبدادزدگی

آیت‌الله خامنه‌ای از مقوله‌ای تحت‌عنوان «استبدادزدگی» به‌عنوان یکی دیگر از موانع پیشرفت و تعالی ملت‌ها یاد کرده و در برشمردن خصوصیات فرهنگ سیاسی کشور، ایران را جامعه‌ای می‌خواند که ۲۵۰۰ سال دچار دیکتاتورزدگی و استبدادزدگی بود و به استبداد عادت داشت (خامنه‌ای، ۱۳۸۳/۰۴/۱۶). آثار سوء استبداد، پیامدهای ناشی از استعمارزدگی در تاریخ ایران را نیز تقویت کرده و به یکی از موانع فرهنگی در تدوین تئوری‌های دولت و پایه‌گذاری دولت بومی در تاریخ معاصر ایران تبدیل شده است. طبعاً ملتی که پادشاه بالای سر خود را سایه‌ی خدا می‌شمرد

و به تبع فقه سیاسی اهل سنت در پارادایم تغلب به سر می‌برد، فرصت و جرأت تفلسف سیاسی بر مبنای اراده و اختیار را به این‌آسانی کسب نخواهد کرد. اندیشه‌ی سیاسی در بستر زمانی مدیدی شکل می‌گیرند و اندیشمندان متعددی را به مشارکت و مساهمت دعوت می‌کند. استبدادزدگی تاریخی این فرصت را از ملت ایران در ادوار گذشته سلب کرده و فرصت چهل‌ساله‌ی انقلاب اسلامی نیز برای دستیابی به یک نظریه‌ی بدیع سیاسی مبتنی بر اراده‌ی ملت، زمان جدی و دیرپایی نبوده است. در واقع، انقلاب اسلامی اگرچه مانع استبداد را از سر راه دولت‌سازی برداشته، اما آثار سوء فرهنگ استبدادزدگی هم‌چنان در فرهنگ سیاسی ما پابرجاست. روحیه‌ی اشرافی‌گری شاهانه در برهه‌هایی در جمهوری اسلامی نیز بازتولید شده است.

وجود شاهان مستبد در تاریخ غیبت کبری، بر نحوه‌ی تفکر مذهبی عالمان دینی سایه انداخته و نوع خاصی از سیاست‌ورزی غیرنهادی را ایجاد کرده است. اگرچه تئوریزه‌کردن رابطه‌ی نهادی دین و سیاست، حتی پیش از انقلاب اسلامی - به‌ویژه در زمان صفویه - مسبوق به سابقه است، اما ژرف‌اندیشی پیرامون نسبت دین و دولت مدرن صرفاً در شرایط تاریخی اخیر، امکان و رونق یافته و اساساً در ۴۰۰ سال پیش امکان نداشته است. هم‌چنین، اگرچه ناسازگاری تئوریک و ناهمگونی اجتماعی بافت جامعه‌ی دینی با ساختارهای دولت مدرن در اولین مواجهه‌ی ایرانیان با مدرنیته در دوران قاجاریه آشکار شد، اما تنها با تأسیس نظام جمهوری اسلامی و حضور در مسندهای کلیدی اداره‌ی جامعه بود که سطوح عمیق‌تری از استلزامات این مواجهه و درک پیچیدگی‌های گریزناپذیرش برای ما عیان گردید. بنابراین، پیشینه‌ی تاریخ سیاسی ایران قبل از انقلاب، با نوع خاصی از سیاست‌ورزی انس داشته است که می‌توان آن را گونه‌ی ویژه‌ای از حکمرانی نرم نامید. یکی از دولت‌پژوهان مسلمان ایرانی در توصیفی دقیق از این‌گونه حکمرانی می‌نویسد:

تشکیل جامعه سیاسی نوین‌یادی که از یک سو بنیان‌های فرهنگی آن قوام اساسی خود را از عقلانیت دینی ویژه‌ای گرفته است که آموزه‌هایی تعارض‌نما با دولت مدرن را ترویج می‌کند و از سوی دیگر مراجع و کانون‌های مذهبی آن، قرن‌ها از جانب حکومت به حاشیه رانده شده و دست آنان نه تنها از حکومت‌داری که از برخی حقوق اولیه اجتماعی و سیاسی کوتاه بوده است. آنان نیز در تقابل، نقش

اپوزیسیون را بر دوش گرفته و با چنین وضعیتی خو کرده و دریافته بودند که می‌بایست بنیان خود را در قلوب مردم پایه بگذارند و عنان رهبری واقعی اجتماعی مردم را در دست بگیرند و سیاست و حکومت‌داری را عفریت ظلم و بدی مجسم سازند. (عبدخدایی، ۱۳۹۸، ص ۱۵)

در تغلب شاهان مستبد بر مسند قدرت، عالمان ایرانی به سیاست‌ورزی مردم‌پایه‌ای رو آوردند که به ساختارهای سیاسی رایج هیچ شباهتی نداشت؛ تداوم این وضعیت، چنین اندیشیدنی را به یک سنت فکری در میان سیاست‌اندیشان شیعه تبدیل کرد. به این ترتیب شکل‌گیری دولت مدرن و پیچیده‌تر شدن مکانیزم‌های حکمرانی، مانع جدید و جدی در کنار موانع پیشین برای اندیشیدن در باب دولت‌سازی مطلوب اسلامی شد، تا جایی که حتی پیروزی انقلاب اسلامی و تأسیس نظام سیاسی جدید نیز تا به امروز نتوانسته است بر آن غلبه کند و الزامات اندیشیدن به دولت مطلوب اسلامی را تمهید نماید. برای روشن شدن این مدعا، می‌توان به عدم تمهید فقه حکومتی در نظام اسلامی اشاره کرد که به نوبه‌ی خود ناشی از تبعات استبدادزدگی است. اگر فقهای سلف در زمانه‌ای بودند که سایه‌ی سنگین پادشاه مستبد بالای سر ایشان نبود، شیعیان در ادوار پیشین به فقه حکومتی دست می‌یافتند و مجال مواجهه به دولت مدرن را کوتاه‌تر می‌کردند. این مقوله در ادامه بیش‌تر مورد توجه قرار خواهد گرفت.

۳-۴. ناباوری به امکان تأسیس دولت دینی در عصر غیبت

یکی دیگر از موانع عارض شده بر متن فرهنگ سیاسی شیعیان که مانع تمهید استلزامات دولت مطلوب اسلامی شده است، ریشه در بدفهمی از روایات مهدویت دارد و به ناباوری و بی‌عملی نسبت به تأسیس دولت در عصر غیبت می‌انجامد. رهبر معظم انقلاب اسلامی می‌فرمایند: «جریان‌های انحرافی قبل از انقلاب تبلیغ می‌کردند، الان هم گوشه‌وکنار تبلیغ می‌کنند که خب، آقا امام زمان می‌آید درست می‌کند؛ ما امروز دیگر چه کار کنیم؛ چه لزومی دارد ما حرکتی بکنیم» (۱۳۸۱/۰۷/۳۰). در تحلیل این مساله باید گفت که مضمون ظاهری بسیاری از روایت‌های کتب ملاحم و الفت‌ن، شیعیان را به قعود در عصر غیبت و نهی از قیام در دوران غیبت دعوت کرده و حکومت‌های پیش از ظهور را نامشروع دانسته و حتی آن‌ها را طاغوت خوانده است. با استناد به این روایت‌ها، فقیهان و عالمان شیعه در زمان حکومت سلاطین جور و حکومت‌های متسنن،

شیعیان را تسلی داده و ایشان را به نحوه‌ای از زیستن بدون دولت دعوت می‌کردند. عادت به این‌گونه زیستن که ناشی از شرایط خاص تاریخی و سیطره‌ی حاکمان متسنن و پادشاهان مستبد بود، موجب شده است که اندیشیدن به تأسیس نهاد قدرت برای غلبه بر چالش‌های سیاسی کم‌رنگ شده و تئوری‌های فربه‌ی عرضه نگردند. آیت‌الله خامنه‌ای با اشاره به چنین دریافت‌های ناقصی می‌فرمایند:

بعضی‌ها به استناد روایاتی که هر پرچمی که قبل از برافراشته‌شدن پرچم حضرت مهدی ارواح‌فاده برافراشته شود، در آتش است، با مبارزه مخالف بودند. می‌گفتند آقا شما قبل از مبارزه حضرت صاحب‌الزمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه می‌خواهید مبارزه شروع کنید؟ خب، این پرچم مبارزه را که بلند می‌کنید، در آتش است. معنای حدیث را نمی‌فهمیدند. (خامنه‌ای، بیانات، ۲/۱۴، ۱۳۸۷/۰۲)

تبعاً بدون توجه به زمینه‌های صدور این اقوال نمی‌توان چنین روایت‌هایی را فهم کرد. برای مثال، یکی از روایت‌های مشهوری که شیعیان را از تأسیس نهاد دولت نهی کرده و در مقدمه‌ی صحیفه‌ی سجادیه درج شده است، به نقل از امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «مَا خَرَجَ وَلَا يَخْرُجُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ إِلَى قِيَامِ قَائِمِنَا أَحَدٌ لِيُدْفَعَ ظُلْمًا أَوْ يَنْعَشَ حَقًّا إِلَّا اضْطَلَمْتَهُ الْبَلِيَّةُ، وَ كَانَ قِيَامُهُ زِيَادَةً فِي مَكْرُوهِنَا وَ شِيْعَتِنَا» (ر.ک: صحیفه‌ی سجادیه). این روایت در زمانی بیان شده است که یحیی‌بن‌زید علی‌رغم هشدار آن حضرت نسبت به قیام به خونخواهی پدرش برخاست و به شهادت رسید. مهدی نصیری با گردآوری مجموعه‌ای از این روایت‌ها، دیدگاه‌های شیعیان نسبت به جامعه‌پردازی و تمدن‌سازی را به سه گروه تقسیم‌بندی می‌کند: «دیدگاه دعوت به قعود»، «دیدگاه دعوت به تمدن‌سازی جامعه و تمدن مطلوب» و «دیدگاه دعوت به تشکیل حکومت و تأسیس جامعه و تمدن مقدور». ایشان دیدگاه سوم را برمی‌گزینند و سیاست‌مداران جمهوری اسلامی را از طرح افق‌هایی که نمی‌توان در عصر غیبت در مواجهه با مدرنیته پیگیری کرد، برحذر می‌دارد (ر.ک: نصیری، ۱۳۹۰). تبعاً با اعتقاد و باور به این امر که ما موظف به تشکیل دولتی فراتر از دولت مدرن نیستیم، حرکت به سمت نظریه‌پردازی برای دولت‌سازی اسلامی نیز ممنوع خواهد بود و انگیزه‌ای برای این امر باقی نخواهد ماند. اگرچه تصریح به این باور امروزه در شرایطی صورت می‌گیرد که از تشکیل نظام اسلامی در ایران ۴۰ سال گذشته است، اما تبعاً چنین اعتقادی در شرایط پیش از تشکیل

حاکمیت ولایت فقیه در فرهنگ سیاسی شیعیان، ریشه‌های عمیقی دارد که آثار جدی خود را امروزه آشکار می‌کند. نتیجه‌ی این ناباوری‌ها، غلطیدن سیاست‌ورزان جامعه‌ی اسلامی به سمت نظریه‌های علوم انسانی مدرن است. تبعاً در این حالت نیز نظریه‌پردازی پیرامون دولت اسلامی ممتنع خواهد بود.

۵. موانع دانشی دولت مطلوب اسلامی

پرسش دیگر بنابر چارچوب نظری پژوهش این بود که فرهنگ سیاسی شیعیان از حیث اندیشه‌های سیاسی اسلامی با چه موانعی برای تولید نظریه‌ی دولت روبه‌روست؟ این پرسش را نیز می‌توان حداقل از باب دو دانش دخیل در تئوریزه‌کردن قدرت، با توجه به اختصاصات علوم اسلامی، سراغ گرفت: «فلسفه‌ی سیاسی» و «فقه حکومتی».

۱-۵. فلسفه‌ی سیاسی

فلسفه‌ی امروز برخلاف دوران سنتی، به دانشی برای مطالعه‌ی تغییرات اجتماعی و مطالعه‌ی چگونگی وقوع حرکت در هستی تبدیل شده و به جای توصیف صرف جهان، به چگونگی تغییر آن می‌پردازد و می‌کوشد تا بینشی فلسفی از چگونگی وقوع تغییرات در عالم ارائه کند. درواقع، اگر روزگاری فلسفه صرفاً به عقل نظر می‌پرداخت، امروزه سکان‌دار عقل عمل است؛ این ویژگی در فلسفه‌ی سیاسی (به دلیل هنجاری‌بودن فلسفه‌ی سیاسی) مورد توجه مضاعف‌تری است. علی‌رغم غنای بی‌نظیری که فلسفه‌ی اسلامی داراست و می‌تواند وجود را به‌ماهو وجود تحلیل و تبیین کند، اما مع‌الاسف بعد از رنسانس نتوانسته است همپای تحولات تاریخی فلسفه رشد کرده و تغییرات اجتماعی را از منظر فلسفه تحلیل نماید. آیت‌الله خامنه‌ای از این وضعیت تحت‌عنوان عدم امتداد اجتماعی فلسفه‌ی اسلامی یاد کرده و ضمن تمایز قائل شدن بین رنسانس فلسفی و امتداد اجتماعی فلسفه‌ی اسلامی می‌فرماید:

نقص فلسفه ما این است که این ذهنیت امتداد سیاسی و اجتماعی ندارد. فلسفه‌های غربی برای همه مسائل زندگی مردم، کم‌وبیش تکلیفی معین می‌کند: سیستم اجتماعی را معین می‌کند، سیستم سیاسی را معین می‌کند... اما فلسفه ما

به‌طورکلی در زمینه ذهنیات مجرد باقی می‌ماند و امتداد پیدا نمی‌کند. (خامنه‌ای،

۱۳۸۲/۱۰/۲۹)

توجه به نسبت «فلسفه» و «دولت» به‌منظور بهره‌گیری از ظرفیت‌های ساحت «نظر» در جامعه‌پردازی متجددانه، از سویه‌هایی است که پس از رنسانس رونق چشم‌گیری یافت و در کانون تاملات فیلسوفان سیاسی قرار گرفت. از زمانی که فیلسوفان مدرنیته تصمیم گرفتند به‌جای توصیف جهان به تبیین چگونگی تغییر جهان بیاندیشند، بر آن شدند که تحول در جامعه‌ی انسانی را از عمیق‌ترین لایه‌های معرفتی و وجودی بشر پی بگیرند. این تحول، گروهی از فیلسوفان مسلمان را به این پرسش مشغول کرده که آیا فلسفه‌ی اسلامی نیز می‌تواند همانند تمدن غرب، فیلسوفانه در تغییر جهان بیاندیشد یا اساساً فلسفه‌ی اسلامی صرفاً برای دفاع از عقاید مذهبی کارآمدی دارد و تنها می‌تواند به مساله‌های مرتبط با مبدأ و معاد پاسخ دهد؟! توجه به این میدان پرسمان و دشواری ملی با انقلاب اسلامی ضرورت بیش‌تری پیدا کرده است. اگرچه کوشش‌های جدی و بی‌سابقه‌ای در این باب، در دهه‌های گذشته رخ داده، اما دامنه‌ی منازعات اندیشمندان مسلمان و غیرمسلمان در باب امکان یا امتناع امتداد اجتماعی فلسفه‌ی اسلامی هم‌چنان مفتوح و ناتمام باقی مانده است. این امر اگرچه از یک‌سو از زنده‌بودن فلسفه‌ی اسلامی و تقلا برای نشان‌دادن عکس‌العمل فلسفی در مواجهه با تغییرات زمانه خبر می‌دهد، اما از سوی دیگر بر وجود یک خلاء تئوریک در تحلیل فلسفی تحولات سیاسی از پایگاه عقلانیت اسلامی صحنه می‌گذارد. به‌بیان دیگر، فقدان الگویی فلسفی که بتواند تحولات و تطورات حکمت اسلامی را تحلیل کرده و نسخه‌ای برای عبور از این چالش‌ها ارائه کند، نقشی جدی در اطاله‌ی این منازعات و اختلال در مسیر تولید نظریه‌ی دولت مطلوب اسلامی داشته است. آیت‌الله خامنه‌ای در این باب می‌فرماید:

حکمت نظری ما به حکمت عملی امتداد پیدا نکرده؛ در حالی که فلسفه‌های غربی که از لحاظ نَفَسِ فلسفه‌بودن خیلی کم‌محتواتر و ضعیف‌تر از فلسفه‌ی اسلامی هستند، امتداد عملیاتی دارند؛ یعنی اگر چنانچه شماها مثلاً فرض کنید که فلسفه‌ی کانت یا هگل یا مارکس را معتقد باشید، در مورد حکومت نظر دارید، در مورد فرد نظر دارید، در مورد ارتباطات اجتماعی نظر دارید؛ اما این‌که اقتضای فلسفه‌ی مآخذ را یا فلسفه‌ی فرض بفرمایید که ابن‌سینا یا دیگري در حکومت یا در فلان

مسأله چیست، چیزی برای ما روشن نشده؛ نه این که ندارد، قطعاً دارد؛ سفارش من به متفلسفین و فعالان فلسفه همیشه این بوده که این امتداد را پیدا کنند. (خامنه‌ای،

۱۳۹۷/۱۲/۱۳)

بی شک در خلاء فلسفه‌ی سیاسی، پرداختن به عالی‌ترین موضوع علم سیاست - یعنی دولت - نیز حاشا خواهد شد و به یک امر نااندیشیده تبدیل خواهد گردید.

۵-۲. فقه حکومتی

در نظام دانشی تشیع، فقه، دانشی است که به سرپرستی رفتار مکلفان اشتغال دارد. فقه نه تنها در مقیاس فردی به بیان احکام شرعی مکلفین می پردازد، بلکه در بسیاری از جاها از لسان سیاسی نیز برخوردار است؛ مثلاً: باب جهاد و امر به معروف و نهی از منکر. علی‌رغم سابقه‌ی دیرین مباحث فقه سیاسی، توجه به مقیاس حکومتی و مطالعه‌ی جامعه‌ی سیاسی به مثابه مخاطب شارع مقدس، خلاتی است که در بعد از پیروزی انقلاب اسلامی خود را بیش از پیش آشکار کرده است. آیت الله خامنه‌ای در اشارتی حکیمانه به نابسندگی تولیدات فقه حکومتی امروز می فرماید:

نیاز ما به کرسی‌های بحث آزاد فقهی... برآورده نشده. در قم باید درس‌های خارج استدلالی قوی‌ای مخصوص فقه حکومتی وجود داشته باشد تا مسائل جدید حکومتی و چالش‌هایی را که بر سر راه حکومت قرار می‌گیرد و مسائل نو به نو را که هی برای ما دارد پیش می‌آید، از لحاظ فقهی مشخص کنند... بعد این بحث‌ها می‌آید دست روشنفکران و نخبگان گوناگون دانشگاهی و غیردانشگاهی، این‌ها را به فرآورده‌هایی تبدیل می‌کنند که برای افکار عموم... برای افکار ملت‌های دیگر قابل استفاده است. (خامنه‌ای، ۱۳۹۰/۰۶/۱۷)

دانش‌های بشری همانند هر پدیده‌ی دیگری در عالم، دچار تغییر و تحول می‌شوند. این تحول می‌تواند نشانه‌ی رشد یا زوال یک علم باشد؛ هم‌چنین می‌تواند به کناره‌گیری یک دانش از عرصه‌ی اجتماع یا نوزایی و ورود به عرصه‌های جدید اجتماعی منتهی گردد. دانش فقه به‌عنوان یکی از راهبردی‌ترین دانش‌های فرهنگ تشیع از دیرباز به مثابه ابزار هدایت جامعه در دست فقیهان و زعمای شیعه بوده است. فقیهان شیعی در خلاء قدرت سیاسی، با استفاده از دانش فقه و شبکه‌ی

نهادی آن (دستگاه مرجعیت)، جامعه‌ی شیعه را هدایت کرده و در طول تاریخ تکامل بخشیده‌اند. در واقع، هرچقدر جامعه‌ی شیعه رشد کرده و موانع مقابل آن پیچیده‌تر شده‌اند، هم‌پای این تکاپو، فقیهان نیز در دستگاه فقاهت دست به نوآوری‌های پیچیده‌تر و بسط و توسعه‌ی روافزون این علم زده‌اند. گاهی این تغییرات صرفاً به افزایش عناوین فقهی منتهی شده و گاهی به تحول در روش استنباط انجامیده است؛ گاهی نیز در محدود نقطه‌های تاریخی شاهد نوزایی و پیدایش یک مقیاس جدید در فقه بوده‌ایم. عبور از فقه فردی به فقه نظامات و فقه سرپرستی یکی از این بزنگاه‌های تاریخی معدود است که با پیروزی انقلاب اسلامی و مواجهه با غرب تمدنی رخ نموده و هنوز به غایت و سرانجام مطلوبی نرسیده است. به بیان دیگر، علی‌رغم پیدایش این نیاز و توجه به آن، مع‌الاسف تولیدات و تکاپوهای فعلی پاسخ‌گوی نیازهای دستگاه سیاسی برآمده از انقلاب اسلامی نیستند و نمی‌توانند فقه دولت‌سازی را تحویل دانش‌های واسط در دانشگاه‌ها و دستگاه‌های حکومتی بدهند. این خلاء یکی از عوامل کندی و اختلال در نظریه‌پردازی پیرامون دولت‌سازی اسلامی بوده است.

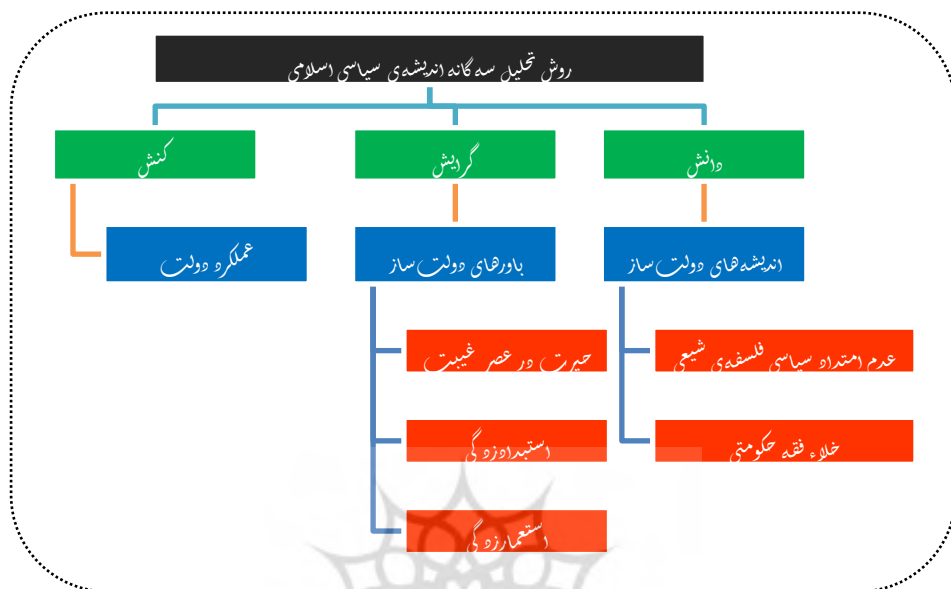
نتیجه‌گیری

علم سیاست، علم مطالعه‌ی قدرت و نهادهای مرتبط با آن است که صورت‌بندی قدرت برای سرپرستی یک جامعه‌ی پایدار و روبه‌رشد را دنبال می‌کند. اگرچه جمعیت، سرزمین، حکومت و حاکمیت از عناصر اصلی اداره‌ی یک جامعه‌ی سیاسی هستند، اما این که یک قدرت مشروع صرفاً جنبه‌ی قانونی داشته باشد، باین که بتواند این اقتدار و مشروعیت را در قالب نهادهای خاصی تعیین ببخشد و ضمن بروز کارآمدی از خود، مقبولیتش را نیز افزایش دهد و آهنگ تحقق‌بخشیدن به مطلوب‌هایش را تسریع و تسهیل نماید، امر دیگری است که باید آن را در بحث «دولت‌سازی» بررسی نمود. این مقوله بعد از وقوع انقلاب‌های سیاسی و اجتماعی از اهمیت و افری برخوردار شده است؛ چراکه تبدیل قدرت کسب‌شده در انقلاب (قدرت دوفاکتو)، به قدرت انضباطی مشروعی که مشروعیت کامل دارد (قدرت دوزور)، بدون دولت‌پردازی جدید به سامان نمی‌رسد. غفلت از این امر یکی از مسائلی است که می‌تواند مشروعیت نظام سیاسی جدید در هر کشوری را به چالش بکشد.

انقلاب اسلامی با غلبه بر حاکمان پیشین و بیرون‌راندن آن‌ها از کشور، قدرت سیاسی را به دست گرفت و در گام بعد توانست با برانداختن رژیم پادشاهی مشروطه، نظام مردم‌سالاری دینی را بر سرنوشت مملکت حاکم نماید. بنابر قاعده‌ای که در بالا گفتیم، اعمال این قدرت جدید نیازمند نهادسازی و تغییر ساختارها و الگوها و نظامات سیاسی کشور است که متناسب با خصوصیات و ویژگی‌های قدرت جدید باشند و نهضت را به نهاد تبدیل کنند. مجموعه‌ی این اقدام، «دولت‌سازی اسلامی» نامیده می‌شود که علی‌رغم تلاش‌های ذی‌قیمت، تا به امروز به ثمر ننشسته است. بخش‌های مهمی از این نقصان در پیامدهای ناشی از تحمیل موانع بیرونی بر فرهنگ سیاسی شیعیان ریشه دارند که در این تحقیق به جست‌جوی برخی از موارد و مصادیق آن پرداختیم که در بیانات منتشرشده‌ی آیت‌الله خامنه‌ای بدان توجه شده بود. در پایان نتایج زیر به دست آمد:

- اولاً، فرهنگ سیاسی برای دستیابی به دولت‌سازی اسلامی، در دو ساحت «باورهای سیاسی» و «دانش‌های سیاسی» دچار تضییق و چالش بوده است. چالش‌های موجود در ساحت باورهای سیاسی موجب نابسندگی در گرایش به سمت دولت‌سازی شده و آسیب‌های وارده به ساحت دانش‌های سیاسی، نابسندگی در بینش لازم برای دولت‌سازی را در پی داشته است.
- ثانیاً، آبخشور چالش‌های گرایشی را می‌توان در سه مولفه‌ی «استبدادزدگی»، «استعمارزدگی» و «حیرت سیاسی در عصر غیرت» پی‌جویی کرد.
- ثالثاً، خاستگاه نابسندگی‌های دانشی را نیز می‌توان در «عدم امتدادبخشی اجتماعی فلسفه‌ی اسلامی» و «ضعف تولیدات فقه حکومتی» پی‌گرفت.
- رابعاً، مانند هر دولت دیگری، کنش نهادی تابع بینش و گرایش‌های اجتماعی مطبوع آن جامعه است؛ لذا نابسندگی دانشی و گرایشی موجب اختلال در دستیابی به دولت بومی کارآمد در ایران معاصر شده است که عمیق‌ترین لایه‌های آن را باید در فرهنگ سیاسی دنبال کرد.
- خامساً، دستاوردهای این تحقیق به معنی احصای همه‌ی عوامل و آسیب‌های فرهنگ سیاسی ما برای دستیابی به دولت مطلوب اسلامی نیست. ما در این پژوهش کوشیدیم تا اهمیت لایه‌ی فرهنگ سیاسی و تاثیر آن در دولت‌سازی را به تصویر بکشیم. طبعاً به‌منظور ورود مؤثرتر و معرفی نسخه‌های کاربردی‌تر برای اقدامات دولت‌سازانه، این پژوهش نیازمند بررسی‌های تخصصی‌تر هر یک از عوامل پنج‌گانه‌ی یادشده و یافتن دیگر عوامل دخیل در نابسندگی‌های

فرهنگی برای این امر است.



شکل شماره‌ی دو: کاربست روش تحلیل سه‌گانه در آسیب‌شناسی فرهنگ سیاسی

منابع

- افضل‌ی، رسول (۱۳۹۵)، دولت مدرن در ایران، قم، انتشارات دانشگاه مفید.
- برزگر، ابراهیم (۱۳۸۹)، ساختار فهم اندیشه‌ی سیاسی اسلام، دانش سیاسی، سال ۶، شماره ۲، صص ۴۳-۷۲.
- برزگر، ابراهیم (۱۳۹۰)، تاریخ تحول دولت در اسلام و ایران، تهران، سمت.
- بن حلاق، وائل (۱۳۹۵)، تاریخ تئوری‌های حقوقی اسلامی، تهران، نشر نی.
- بهرامی مقدم، سجاد و حیدری، مهدیه (۱۳۹۹)، چالش‌های فراروی تمدن اسلامی در رویارویی با نظام وستفالیایی غربی، مطالعات بنیادین تمدن نوین اسلامی، دوره ۳، شماره ۱، صص ۸۷-۱۲۲.

- پوجی، جانفرانکو (۱۳۹۸)، تکوین دولت مدرن؛ درآمدی جامعه‌شناختی، (بهمن باشی، مترجم)، تهران، انتشارات آگاہ.
- جهان‌بزرگی، احمد (۱۳۸۸)، تحول نظریه‌ی دولت در اسلام، تهران، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه‌ی اسلامی.
- حقیقت، سیدصادق (۱۳۹۱)، فقه سیاسی و نظریه‌ی دولت، در فصلنامه‌ی علمی-پژوهشی شیعه‌شناسی، سال دهم، شماره ۳۸.
- خامنه‌ای، سیدعلی، بیانات، برگرفته از آدرس: www.farsi.khamenei.ir.
- دخانچی، میلاد (۱۳۹۹)، پسا اسلام‌یسم؛ بازنگری در رابطه‌ی مذهب و سیاست در ایران، اصفهان، نشر آرما.
- عالم، عبدالرحمن (۱۳۷۶)، بنیادهای علم سیاست، تهران، نشر نی.
- عبدخدایی، مجتبی (۱۳۹۸)، دولت مدرن در روابط بین‌الملل، قم، مرکز مطالعات اجتماعی و تمدنی، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- فیرحی، داوود (۱۳۹۱)، تاریخ تحول دولت در اسلام، قم، انتشارات دانشگاه مفید.
- ----- (۱۳۹۳)، دین و دولت در عصر مدرن: دولت اسلامی و تولیدات فکر سیاسی، تهران، رخ داد نو.
- ----- (۱۳۹۴)، نظام سیاسی و دولت در اسلام، تهران، انتشارات سمت.
- قنبری، داریوش (۱۳۸۵)، دولت مدرن و یک‌پارچگی ملی ایران، تهران، انتشارات تمدن ایرانی.
- کرون، پاتریشیا (۱۳۸۹)، تاریخ اندیشه‌ی سیاسی در اسلام، (مسعود جعفری، مترجم)، تهران، نشر

سخن.

- گل محمدی، احمد (۱۳۹۲)، چیستی، تحول و چشم‌انداز دولت، تهران، نی.
- مرادی برلیان، مهدی (۱۳۹۹)، دولت مدرن اسلامی؛ بررسی تحلیلی نظریه‌ی امتناع، تهران، طرح نو.
- مهدی‌زاده، حسین (۱۳۹۳)، بینش تمدنی، قم، تمدن نوین.
- نجفی، موسی (۱۳۹۹)، نظریه‌ی تمدن نوین اسلامی از رویکرد فلسفی - نظری تا رویکرد تاریخی - نظری، در: مطالعات بنیادین تمدن نوین اسلامی، دوره ۳، شماره ۲، صص ۱-۴۰.
- نجفی، موسی (۱۳۹۰)، بررسی نظریه بیداری اسلامی در اندیشه رهبر انقلاب اسلامی، در پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای، بازیابی شده از: www.farsi.khamenei.ir
- نصیری، مهدی (۱۳۹۹)، عصر حیرت؛ جستاری کلامی پیرامون حکمرانی فقهی و تمدن‌سازی دینی در عصر غیبت و سیطره‌ی مدرنیته، قم، مکتبه‌ الصدیقه‌ الشهدیه.
- نوزیک، رابرت (۱۳۹۶)، بی‌دولتی، دولت، آرمان‌شهر، تهران، نشر مرکز
- ویسننت، اندرو (۱۳۹۴)، نظریه‌های دولت، (حسین بشیریه، مترجم)، تهران، نشر نی.
- هلد، دیوید (۱۳۹۴)، شکل‌گیری دولت مدرن، (عباس مخبر، مترجم)، هال، استوارت و گین، برم (ویراستار)، صورت‌بندی‌های مدرنیته، ج ۱، تهران، آگه.

References

- Afzali, Rasoul (1395), Modern Government in Iran, Qom, Mofid University Press.

- Barzegar, Ibrahim (1389), The Structure of Understanding Islamic Political Thought, Political Science, Volume 6, Number 2, pp. 43-72.
- Barzegar, Ebrahim (1390), History of Government Transformation in Islam and Iran, Tehran, Samt.
- Halaq, Wael (1395), History of Islamic Legal Theories, Tehran, Ney.
- Bahrami Moghadam, Sajjad and Heidari, Mahdieh (1399), Challenges of Islamic Civilization in Facing the West Westphalian System, Fundamental Studies of Modern Islamic Civilization, Volume 3, Number 1, pp. 87-122.
- Puji, Janfranco (1398), The Development of the Modern State; Sociological income, (Bahman Bashi, translator), Tehran, Agah.
- Jahanbezorgi, Ahmad (1388), The Evolution of Government Theory in Islam, Tehran, Publishing Organization of the Institute of Islamic Culture and Thought.
- Haghghat, Seyed Sadegh (1391), Political Jurisprudence and Theory of Government, in the Scientific-Research Quarterly of Shiite Studies, No. 38.
- Khamenei, Seyed Ali, Statements, taken from the address: www.farsi.khamenei.ir.
- Dokhanchi, Milad (1399), post-Islamism; A Review of the Relationship between Religion and Politics in Iran, Isfahan, Arma Publishing.
- Alam, Abdolrahman (1376), Foundations of Political Science, Tehran, Ney.
- Abdolkhodaei, Mojtaba (1398), Modern Government in International Relations, Qom, Center for Social and Civilization Studies, Institute of Islamic Sciences and Culture.
- Farihi, Davood (1391), History of Government Transformation in Islam, Qom, Mofid University Press.

- Farihi, Davood (1393), Religion and Government in the Modern Age: The Islamic State and the Productions of Political Thought, Tehran, New Event.
- Farihi, Davood (1394), Political System and Government in Islam, Tehran, Samat Publications.
- Ghanbari, Dariush (1385), Modern Government and National Unity of Iran, Tehran, Iranian Civilization Publications.
- Crone, Patricia (1389), History of Political Thought in Islam, (Massoud Jafari, translator), Tehran, Sokhan Publishing.
- Golmohammadi, Ahmad (1392), What is the evolution and perspective of the government, Tehran, Ney.
- Moradi Berlian, Mehdi (1399), Modern Islamic State; Analytical study of refusal theory, Tehran, new design.
- Mehdizadeh, Hossein (1393), Civilization Insight, Qom, New Civilization.
- Najafi, Musa (1399), The Theory of the New Islamic Civilization from the Philosophical-Theoretical Approach to the Historical-Theoretical Approach, in: Fundamental Studies of the New Islamic Civilization, Volume 3, Number 2, pp. 1-40.
- Najafi, Musa (1390), A Study of the Theory of Islamic Awakening in the Thought of the Leader of the Islamic Revolution, in the information base of the Office for the Preservation and Publication of the Works of Grand Ayatollah Khamenei, retrieved from: www.farsi.khamenei.ir.
- Nasiri, Mehdi (1399), Age of Wonder; Theological research on the rule of jurisprudence and religious civilization in the era of the absence and domination of modernity, Qom, Maktab al-Siddiqah al-Shuhada.
- Nozick, Robert (1396), Statelessness, Government, Utopia, Tehran, Markaz Publishing

- Vincent, Andrew (1394), Theories of Government, (Hossein Bashirieh, translator), Tehran, Ney Publishing.
- Held, David (1394), The Formation of the Modern State, (Abbas Mokhber, translator), Hall, Stuart and Gibbon, Boram (editor), Formulations of Modernity, Vol. 1, Tehran, Ag.

